

ژان پل سارتر

# در دفاع از روشنفکران

با سه مقدمه از

مترجم، فرانسوا شاتله و دکتر مصطفی رحیمی

به انضمام

من متهم می‌کنم

از امیل زولا

ترجمه رضا سید حسینی



انتشارات نیلوفر

## فهرست

۹	مترجم	سخنی چند
۱۳	فرانسوا شاتله	روشنفکر و جامعه
۲۵	دکتر مصطفی رحیمی	ارزش‌های روشنفکری
۳۷	ژان پل سارتر	در دفاع از روشنفکران
۳۹		سخنرانی اول: روشنفکر کیست؟
۶۷		سخنرانی دوم: وظیفه روشنفکر
۱۰۱		سخنرانی سوم: آیا نویسنده روشنفکر است؟
۱۲۹	امیل زولا	من متهم می‌کنم:

## روشنفکر و جامعه\*

با توجه به سه نمونه می‌توان موقعیت روشنفکران را که مسئله‌ای امروزی است به صورت مفیدی مطرح کرد: نخست در قرن پنجم پیش از میلاد مسیح، مردمی «با زبان آهنگین» که ادعا می‌کردند اطلاعات عمومی وسیع دارند و آئین سخنوری می‌دانند، در آتن، شهری که از دموکراسی عالی بهره‌مند است مستقر می‌شوند تا در آنجا همه آنچه را که یک شهروند - اگر بخواهد در بخش خصوصی یا فعالیت‌های عمومی نقش خود را با صحت و درستی انجام دهد - به صورت نظری یا عملی بداند، به او تعلیم دهند. آنها مدارس تأسیس می‌کنند که فرزندان اشراف، که فکر می‌کنند آینده از آن دموکراسی است، و فرزندان تازه به دوران رسیده‌ها، بازرگانان، صنعتگران بزرگ، تکنیسین‌های صاحب مهارت‌های تازه که دوست دارند فرزندان‌شان وارد عالم سیاست شوند، به آن مدارس هجوم می‌آورند. خود این معلمان هم خودشان را «سوفیست» می‌نامند و این عنوانی است که افلاطون پیوسته به آنها می‌دهد. Oi Sophistai: با توجه به معنی کلمه Sophos در آن روزگاران آیا مناسب‌ترین مفهومی که می‌توان از آن گرفت کلمه «انتلیکتوتل» (روشنفکر) نیست؟

در قرن هجدهم - و این نمونه دوم است - در پاریس و به شیوه دیگری

و شاید از لحاظ نظری بسیار جدیتر - در انگلستان، متفکرانی که خود را «فیلسوف» می خوانند بر ضد سنت، بر ضد نهاد تعلیم دهنده (کلیسا) بر ضد متافیزیک و مذهب با قوانین مدون قیام می کنند. آنها هیچ وجه مشترکی با هم ندارند مگر کینه شان نسبت به گذشته ای که زمان حال را خفه می کند و پایبندی شان به صورتهای تازه بر شناخت، یعنی علوم تجربی و کاربرد فنی آنها. اینان می خواهند به این «تمدن» جدید که نیوتون و پیشرفتهای فنی اعلام داشته اند، سازمان دیگری از جامعه پاسخگو باشد. تاریخ اندیشه، اینان را گاهی نویسنده و گاهی فیلسوف می خواند. ولی آیا به طریق اولی، «روشنفکر» نیستند؟

سرانجام، عصر ما دو نمونه بالا را تثبیت و روزآمد می کند و از طریق آنها وضع خود را روشن می سازد. این بار در حوالی سالهای ۱۹۳۴-۱۹۳۵ در دموکراسی های لیبرال افرادی خود را «اتلکتونل» (روشنفکر) می نامند، گروهی تشکیل می دهند و مسئولیتی برای خود می شناسند. در مبارزه دانشمندان، ادیبان و هنرمندانی که سر به اطاعت رژیم های سرکوبگر فرود نیاورده اند، سهمی را به عهده می گیرند، وارد بازی نیروهای سیاسی می شوند. مثلاً روشنفکران فرانسه و از آن میان آندره ژید، آندره مالرو و ژاک سوستل<sup>۱</sup> به طور غیر مستقیم در فعالیت های جبهه خلق<sup>۲</sup> شرکت می کنند، پس از آن نیز، بعد از پایان جنگ جهانی دوم، فلاسفه ای مثل برتراند راسل و ژان پل سارتر، فیزیک دانانی مانند آلبرت اینشتن و ریاضی دانانی مانند لوران شوارتز<sup>۳</sup> - که آنان نیز خود را روشنفکر می نامند - این تهور را به خرج می دهند که دادگاه تشکیل دهند و به داوری بنشینند. در ایالات متحده آمریکا برندگان جایزه نوبل، که از نتایج جهانی کشفیاتی که کرده اند آشفته شده اند، گروه Pugwash را

تشکیل می دهند که مجله ای منتشر می کند و با تکیه به اطلاعاتی که دارند در آن از فجایعی که ممکن است استفاده بی بند و بار از قدرت علم گریبانگیر نوع بشر کند سخن می گویند.

آیا کلمه روشنفکر مفهومی دارد که در طول تاریخ ادامه یافته است؟ چگونه ممکن است که به رغم تفاوت های تاریخی، چیزی وجود داشته باشد که گورگیاس<sup>۱</sup> پیر را با دنی دیدرو<sup>۲</sup>، آلبرت اینشتن و ژان پل سارتر نزدیک کند؟ آیا می توان طبقه یا قشری اجتماعی را در نظر گرفت که کسانی را که روشنفکر نامیده می شوند، یا خود را روشنفکر می نامند، دور خود جمع کند؟ و این کار را با تمایز انجام دهد یا یکجا؟ اگر چنین چیزی ممکن نیست چگونه می توان فهمید که افراد معینی بتوانند خود را متولی رسالتی (یا وظیفه ای) بدانند (یا واقعاً چنان باشند)؟ اگر چنین چیزی امکان دارد، مقررات درونی، جایگاه اجتماعی و قدرت این گروهی که ظاهراً حد و حدود معینی ندارد چیست؟

خلاصه، مسئله این است که بدانیم آیا می توان از «روشنفکر» تعریفی به دست داد؟ یا به اعتبار معیارهایی که او به دلیل آنها جایگاه خاصی در جامعه اشغال کرده است پی برد؟

### ۱ - فردی بی طبقه

رجوع به منشأ اجتماعی ممکن است نویدکننده باشد. چه به سه دوره تاریخی که برای نمونه آورده ایم مراجعه کنیم و چه نشانه های دیگری در قرون شانزدهم یا نوزدهم پیدا کنیم، خواهیم دید که انتخاب از میان طبقه اجتماعی نمی تواند موقعیت روشنفکر را تعیین کند. البته پیر یوردیو و ژان کلود پاسرون ثابت کرده اند که در روزگار ما کسانی کم یا بیش در امور